



دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان

مقدمه‌ای بر انقلاب فرهنگی در کوبا

پیشگام فروین

مقدمه‌ای بر انقلاب فرهنگی در کوبا

یکی از وقایع جالب توجه در زمینه فرهنگی که بعد از سال‌های جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد، مبارزه‌ای است که در مطبوعات امریکائی هرگز به آن اشاره‌ای نشده است.

این واقعه، در مورد پیشرفت کوبا و در زمینه آموزش بزرگسالان است و ویژه‌گی آن پیروزی سریع ملتی است که با دست تپی به مبارزه با بیسوادی مردم فقیر برخاستند.

طرح این مبارزه از طرف رهبران کوبا انتشار یافت. در گفتگو-هائی که با بسیاری از مردم در مورد آن موضوع داشتم مطابقت طرح را با گزارشی که ۱۲ سال قبل بوسیله کمیسیون از طرف سازمان یونسکو انتشار یافته بود دریافتم. در يك مبارزه درخشان در زمانی کمتر از ۹ ماه کوبا به ۷۰۰/۰۰۰ بیسواد خواندن آموخت و بدین ترتیب درصد بیسوادی را به ۰/۰۵ (درصد بیسوادی مطابق با آخرین آمار قبل از مبارزه آموزشی بیش از ۰/۲۰ بود) کاهش داد. جالب اینکه

نیروی اصلی آموزشی برای این مبارزه از ۱۰۰/۰۰۰ نوجوان (بین ۱۳ تا ۱۹ ساله) تشکیل یافته بود که خانه‌هایشان را به قصد آموزش در دور افتاده‌ترین نقاط کوبا که بیشترین درصد بیسوادی را داشت ترک کردند. شور و شوق مملکت هنوز هم برای دوام و همیشگی آن ادامه دارد بطوریکه امروزه درصد بیسوادی به مرز کمتر از ۴ درصد رسیده است و صدها هزار بزرگسال در حال خواندن دوره‌های عالی آموزشی هستند.

موضوع تأسف آور، نا آگاهی و بی اطلاعی کامل معلمین امریکائی از واقعه‌ای است که در ۱۰۰ مایلی سواحلشان می گذرد. تاریخ شروع این مبارزه که تا امروز ادامه دارد به سال ۱۹۶۱ برمی گردد، که مبارزه‌ای بوده است همه جانبه، طویل‌المدت و در نتیجه پیروز و سربلند. طرح این مبارزه نخستین بار بوسیله فیدل کاسترو در سپتامبر ۱۹۶۰ در مجمع عمومی سازمان ملل مطرح شد. کاسترو اعلان کرد که آغاز روز اول ژانویه سال ۱۹۶۱، برای مردم کوبا «سال آموزش» است و چنین پیش‌بینی کرد که در ۱۲ ماه آینده یک بیسواد هم در کوبا وجود نخواهد داشت.

خبر بالا در مورد برنامه آموزشی یکساله، خیلی از مربیان آموزشی را بهت زده کرد. اما سران آموزشی و خلق کوبا این واقعیت را پذیرفته بودند که کاسترو و همکارانش در تدارک مقدمات یک مبارزه آموزشی و تربیتی هستند که جدی‌ترین و اساسی‌ترین تعهد و رسالت یک انقلاب است.

واقعیتی که امروزه بوسیله خیلی از کوبائی‌ها برای تازه واردان

و مسافران گفته میشود تکرار سخنان فیدل است. سخنانی که در نخستین روزهای بعد از سقوط ژنرال باتیستا، برای مردم ها و انا ایراد کرد . فیدل کاسترو آن روز چنین گفت: «نخستین امر مقدم آموزش است»، بعد از کمی مکث دوباره گفت: «دومین امر مقدم نیز آموزش است» و بالاخره بعد از يك مكث طولانی گفت: « سومین مسئله ای که حق تقدم دارد باز آموزش است».

هیچ چیز نمی تواند بهتر از این گویای نیروی عظیم خلق کوبا باشد. نیروی مردمی که برای به ثمر رساندن قول کاسترو در سازمان ملل، صف آرایی کردند. مقابله با مسئله ای که در برابر خلق کوبا قرار داشت شکست انگیز بود. مطابق با آخرین سرشماری (سال ۱۹۵۳) از ۴/۳۷۶/۵۲۹ تن جمعیت کل کوبا، ۱/۰۳۲/۸۴۹ تن بیسواد بودند (بیشتر بیسوادان را کشاورزانی که در نقاط دور افتاده، در کوهها و در دهکده ها بسر می بردند تشکیل میدادند) و مجموعه نیروی آموزشی (معلمین) در سالی که رژیم با تیستا سرنگون شد ۳۶۰۰۰ تن بود که مسئولیت اصلی آنها آموزش بچه ها در مدارس دولتی بود.

مشکل اساسی مبارزه، شیوه آموزشی نبود بلکه نیروی انسانی، تدارکات و سائط نقلیه، تهیه اردو گاه و آذوقه بود و مربیان آموزشی هم متقاعد بودند که روش سنتی آموزش نمی تواند مهارت سواد آموزی سالمندان و میان سالان روستایی را در عرض ۸ الی ۱۲ ماه به سطح مطلوب برساند. آنها گمان بردند که این زمان بین ۱ تا ۳ سال طول خواهد کشید.

کجا و چگونه کوبا می توانست ۳۰۰/۰۰۰ معلم با سواد برای

يك ميليون تن خلق ستمديده و مظلوم پيدا كند؟ مردمی كه با حداقل
امكانات در دور افتاده‌ترين نقاط مثل لاس‌ويلاس - اورينت و پيناردريو
صبح را به شب می‌رسانند. استانهايی كه بيشترين درصد بيسواد را
در بلندترين كوههاي سخت و ناهموار در دل خود جای داده بودند!
پاسخ به اين سؤال در سال ۱۹۶۱ و چندين بار بعد از آن بوسيله
جوانان كوبائی داده شد (بايد دانست كه از نظر آماری، كوبا كشوری
است فوق‌العاده جوان، بيش از نيمي از مردم كوبا را جوانان کمتر از
۱۸ سال تشكيل مي‌دهند). تنها با فعاليت خلاق همين جوانان بود كه
كوبا توانست به هدف خود دست يابد.

از دانش‌آموزان بطور داوطلبانه برای اين كار كمك خواستند.
بيش از ۱۰۰/۰۰۰ دانش‌آموز برای اين عمل مهم داوطلب شدند.
اکثريت آنها را جوانان ۱۴ تا ۱۶ ساله تشكيل مي‌دادند. در بين داوطلبان
دانش‌آموزان ۱۰ ساله هم ديده ميشد. مدارس در آوريل ۱۹۶۱ تعطيل
شد. دانش‌آموزان داوطلب در تشكيلات منظمی بنام كورنادو بنيتز
سازمان داده شدند. (كورنادو بنيتز جوان سياهی بود كه چند ماه قبل
از تشكيل اين سازمان هنگامی كه در كوهها سرگرم آموزش خلبانی
بود بوسيله يکی از مزدوران سازمان سيا كشته شد).

حدود ۱۰۰/۰۰۰ دختر و پسر نوجوان با لباسهاي متحدالشكل
و كلاه و نشان مخصوص و كوله‌پشتی عازم كوهستانها شدند. آرزوی
نوجوانان برای شركت در كارهاي مملكت، بر آورده ميشد.

نوجوانان در نقاطی دور از خانه جهت آموزش سواد و مشاركت
در اطلاعات و فنون و مهارت‌هاي بزرگسالان ۳۵ يا ۴۰ ساله كه سمبل

سخنوری و فصاحت و فرهنگ بومی بودند به آموزش می پرداختند. دوره آمادگی برای سپاه نوجوانان فشرده و کوتاه بود. يك دوره هفت روزه تربیتی در ساحل و ارادرو گذراندند. و ارادرو يك منطقه زیبا و توریستی است که حدود یکساعت با هاوانافاصله دارد. این نقطه قبلاً برای نمایندگان شرکتهای امریکائی و دوستان کوبائی شان رزرو می شده است ولی برای سیاهان، چه کوبائی و چه امریکای شمالی قدغن بوده است. و ارادرو با ویژگی های خودش اکنون محل تربیت صد هزار نوجوان (در واقع معلمین دانش آموز) شده است که آنها پایشان را به جای پای بنیتز خواهند گذاشت. بنیتز، جوان سیاهی که اوایل سال ۱۹۶۱ کشته شده بود.

تشکیلات نوجوانان اغراق و غلو نبود. با اینکه گروههای زیادی از بزرگسالان (معلمین - بیوه زنان - کارگران کارخانهها) در صف تشکیلات جای گرفته بودند اما رهبری و تسلط بر تشکیلات بعهده نوجوانان بود. در بحبوحه و اوج این مبارزه جمعاً ۴۲۰/۴۶۸ نفر مرد و زن و نوجوان مشغول آموزش بودند و حدود يك میلیون زن و مرد را در دانستهها و آموختههای خودشان شریک می کردند. صد هزار نوجوان داوطلب چه فیزیکی و چه معنوی از آغاز تا پایان، نیروی پیشتاز این مبارزه بشمار می رفتند.

در آخرین روز دوره تربیتی در و ارادرو که فیدل کاسترو برای چندین هزار نوجوان دختر و پسر صحبت می کرد گفت: «شمامی آموزید، اما همانطور که می آموزید، خواهید آموخت، شما بیشتر از آنکه می آموزید خواهید آموخت و در پایان سپاسگزار خواهید بود بهمان گونه

که روستائیان از شما برای فراگیری خواندن و نوشتن سپاسگزار خواهند بود.»

در دوره تربیتی دانش آموزان در وارد روبرو سه موضوع توجه شد:
اول، آنها آموخته بودند که چگونه از دور راه اساسی برای آموزش استفاده کنند:

الف: کتابچه راهنمای معلم (الف، بتا). ب: کتابچه آموزش ابتدائی. هر دو اینها را دولت زیر نظر کارشناس معروف آموزشی کوبا، دکتر رائل فریر بصورت جزوه منتشر کرده و در اختیار نوجوانان گذاشته بود.

جزوه آموزش ابتدائی در واقع يك شناخت و يك گرایش سیاسی برای خواننده به ارمغان می آورد. بخصوص که در جزوه مزبور روی «کلمات کاری» تاکید شده بود. کلماتی که با تخیل - عشق یا آرزو - لذت و خشم همبستگی داشت.

با آموختن جزوه آموزش ابتدائی، روستائیان عکس العمل شدیدی نسبت به کلمات استعماری از قبیل OAS (سازمان ایالات امریکاست که جدائی اقتصادی آن از کوبا باعث قطع و جدائی آن از کوبا شد) نشان میدادند.

استفاده دیگر از «کلمات کاری» حروف اختصاری بود که به فرض (INRA) نشان دهنده برنامه اصلاحات ارضی و تقسیم زمین برای مردم فقیر بود.

جزوه راهنمای معلم و آموزش ابتدائی برای نوجوانان سپاه تهیه شده بود. تا در خلال ۸ تا ۲۲ ماه کار شدید در دهکدهها و مزارع

اثرات قابل توجهی بگذارند (وزارت آموزش و پرورش ۱/۵ میلیون نسخه از جزوه آموزش ابتدائی و ۵۰۰/۰۰۰ نسخه از جزوه راهنمای معلم منتشر کرد).

دومین مسئله تدارکاتی، آموزش پایداری بدنی و استقامت لازم برای دورماندن از خانه، بی‌برقی، زندگی در یک کلبه محقر روستائی که هم جای کار بود و هم جای خواب و خوراک و بالاخره درس گذشت و فداکاری. محموله هر یک از نوجوانان دو جزوه بود و یک تختخواب و یک چراغ زنبوری. چراغ زنبوری یک وسیله اساسی بود، نه تنها برای روشنائی در طول جاده‌ها و راهها بلکه جهت ایجاد روشنائی برای درس خواندن در خانه‌ها قبل از آفتاب و یا در ساعات شب.

سوم اینکه، نوجوانان آموخته بودند که در تعهداتی که بر عهده می‌گیرند موفق شوند و موفقیت خود را در مسؤلیت و تشریک مساعی در تمام کارهای روزانه روستائیان می‌دیدند. آنها در مزرعه با مرد روستائی دوش، دوش کار می‌کردند و با زنان روستائی در کارخانه همکاری می‌کردند. شرکت در کارهای روزانه تحرك و اعتماد و پشتکار نوجوانان آموزنده و روستائیان فراگیرنده شده بود و بهمین نسبت احساس همبستگی، یکی شدن و صمیمیت میان آنها رشد کرد.

تنها وقفه‌ای که در محل تربیتی و رادروپیش آمد بخاطر واقعه خلیج‌خو که در آوریل ۱۹۶۱ بود. خیلی از رهبران و همچنین بزرگسالان فوج آموزشی لباسهای ارتشی خود را به تن کرده روانه ساحل شدند. بعد از سه روز دوباره نوجوانان مشغول آماده سازی برای

مبارزه با بیسوادی شدند.

در خلال اینکه آموزش دهندگان در کوهها و دهکدهها مشغول آموزش به روستائیان بودند، مربیان رسمی آموزشی آنها در روزهای تعطیل آخر هفته در محوطه‌هایی جمع می‌کردند تا آنها را در مورد مشکلاتشان راهنمایی کنند و همینطور در طرح و برنامه هفته‌ای که در جلو داشتند کمک کنند (از ۳۶۰۰۰ معلم رسمی کوبائی، ۳۵۰۰۰ نفر داوطلب این کار به عنوان مشاور نوجوانان مشغول بکار شدند و از اول ماه می تا دسامبر که نتیجه این کار بود همکاری کردند).

نوجوانان دستمزدی برابر ۱۰ پزو (۹۰ تومان) در ماه دریافت می‌کردند تا احتیاجات اولیه‌شان را برطرف کنند. بقیه احتیاجاتشان از قبیل خوراک و پناهگاه در خانه روستائیان تأمین می‌شد. روستائیان که برای آنها اطمینان و وفاداری را به ارمغان می‌آوردند.

امروزه وقتی با آنهایی که در سال ۱۹۶۱ بهر نحو درگیر این مبارزه بوده‌اند صحبت می‌کنم متوجه می‌شوم که این مبارزه مشکل با تمام سختی‌ها و مشکلاتش خطرهای جسمانی، تنهائی و... از نظر زمانی، لحظه شروع و نقطه اصلی جامعه سوسیالیستی کوبا بود.

یکی از افرادی که قبلا در تشکیلات آموزشی شرکت داشته (حالا از اعضای خدمات امور خارجه کوبا است) به من گفت:

« من هرگز نمی‌توانستم زندگی مردمی را که در آن شرایط سخت بسر می‌بردند درک کنم. من يك بچه تحصیل کرده از يك خانواده پولدار بودم که راحت و آسوده و تنبل و بی‌خیال می‌خوردم و می‌خوابیدم.

آن ماهها برای من شبیه داستانهایی بودند که از رستاخیز مذهبی شنیده بودم . آن زمان برای من مرگ يك زندگي کهنه و تولد چیزی کاملاً تازه و جوان بود . من گریه کردم ، اگرچه من به مردان آموخته بودم و نمی بایست می گریستم اما وقتی برای نخستین بار فقر و درماندگی آنها را دیدم ... من فقط دوازده سال داشتم . من هیجان زده و سرمست بودم از انقلابی که در سرزمین ما بوقوع پیوسته بود و من جزئی از آن بودم . من آرزو داشتم که قولی که فیدل انقلابی به جهانیان داده بود ثابت شود . من نمی خواستم که دشمنان ما بگویند که ما در کنار فیدل نخواهیم ایستاد .»

آنهایی که در این مبارزه شرکت داشتند دلتنگ خاطرات فراموش نشدنی خود بودند و آنهایی هم که به علل مختلف قادر به شرکت در این مبارزه نبودند ، قلباً افسرده و احساس شرمندگی می کردند . ماهیت آن مبارزه خیلی بیشتر از عمل آموزش اهمیت داشت . آن ماهها ، ماه آموزش ماه فراگیری های سیاسی ، ماه اندرز ، ماه تغییر روش و اخلاق برای جوانانی بود که هرگز پایشان را از محیط گرم و راحت خانه بیرون نگذاشته بودند و امروزه بزرگسالان کوبائی این گروه آبی خلق کوبارا «مبارزه بزرگ» می خوانند .

البته واضح است که گاه تغییرات وسیعی در برنامه آموزشی به وسیله اعضای مختلف سپاه نوجوانان صورت گرفت . بعضی از نوجوانان تمام دوره آموزشی یعنی از ماه می تا دسامبر بلا انقطاع فقط با يك خانواده کار کردند . اغلب لازم می شد که جلسات چهار ساعته برای يك شخص اختصاص بدهند . در دیگر موقعیت ها صبح ها با مادر و مادر

بزرگ کار می کردند و بعد از ظهرها همراه پدر خانواده و پسر به کار در مزرعه، می پرداختند و شب هنگام در زیر نور چراغ زنبوری به آنها خواندن و نوشتن می آموختند. دیگر نوجوانان که کارشان را با دو یا سه بیسواد در یک محله در یک دوره سه یا چهار ماهه تمام می کردند، چهار پنج ماه دیگر را با گروه دیگر روستائیان در جای دیگر و در شهر دیگری می گذراندند. عوامل مختلف آموزشی هماهنگ و یکدست به نظر می رسید. با وجود اینکه نسبت نوجوانان به ندرت از میزان تعیین شده ۱ به ۲ و ۱۰ به ۳ می توانست تجاوز بکنند ولی عوامل مختلف آموزشی هماهنگ و یکدست بود. جزوه راهنمای معلم و آموزش ابتدایی همچون نورفانوس سمبل روشنائی و آگاهی بود که مهمیز آن بوسیله فراخوان آموزشی کاسترو نواخته شد.

خدمات پزشکی از عواملی بود که برنامه آموزشی در دو جنبه کمک می کرد.

جنبه اول: پزشکان - پرستاران و کمک پزشکان بسیج شده بودند تا حافظ سلامت فوج نوجوانان در دورترین کوهها و دهکدههای دور افتاده کوبا باشند. این مسئله خیلی اساسی بود. از طرفی نگرانیهای واقعی والدین نوجوانان ۱۰، ۱۲ ساله را کاهش می داد و از طرف دیگر ناراحتیهای جسمانی نوجوانان را بخاطر تغییر نوع زندگی در روستا الزاماً بعهد می گرفت.

۱- میزان نیروی آموزشی (نوجوانان) ۳۰۰ هزار نفر بود و تعداد بی-سوادان ۱ میلیون نفر که در واقع به نسبت ۱ به ۳ می شوند. یعنی هر نوجوان سه نفر بیسواد بود.

جبهه دوم : دکترها برای آزمایش روستائیان می‌بایستی به میان آنها می‌رفتند تا نیازمردم ستمدیدهٔ بیسوادی را که به عینک احتیاج داشتند برطرف کنند. تا پایان دورهٔ آزمایش چشم‌های روستائیان بیش از ۱۷۷۰۰۰ جفت عینک بین آنها توزیع شد بدون اینکه هیچگونه پولی از آنها دریافت شود.

وقتی که روستائیان و نوجوانان احساس کردند که استعداد و شایستگی خواندن بدست آورده‌اند و صفحات هر دو جزوه با مهارت و راحتی خوانده می‌شود پیشنهاد امتحان داده شد و صحت این واقعیت تاریخی تأیید شد. بیش از صد هزار نفر از روستائیان نامه‌های مفصلی برای فیدل کاسترو نوشتند تا نتایج آن‌همه شب و روز کار کردن را به فیدل نشان دهند و این نامه‌ها در واقع سند موفقیت خلق کوبا است که امروزه درموزه‌های کوچکی در خارج‌ها و انا که قبلاً مقر نظامی ژنرال باتیستا بود نگهداری میشود.

در آگوست سال ۱۹۶۱، برای طراحان مبارزه درها و انا آشکار گشت که سپاه نوجوانان باتمام پیش‌بینی‌هایی که آنها کرده بودند قادر نیست که این وظیفهٔ خطیر را به‌تنهایی در چهارماه باقی‌مانده به آخر سال به پایان برساند.

دولت اعلام کرد که سپاه نوجوانان احتیاج به کمک و تقویت دارد، بهمین جهت ۱۳۰۰۰ نفر از کارگران کارخانجات و کارمندان ادارات سپاه جدیدی تشکیل دادند و روانهٔ کوه‌ها شدند تا به سپاه نو- جوانان ملحق شوند. پیش از این ۶۳۲/۱۲۰ نفر از معلمان، اولین

داوطلبان بزرگسالی که بخاطر بیماری و نیازهای خانوادگی مجبور به اقامت در شهرهای بزرگ بودند، اقدام به آموزش خواندن به همسایگانی که حتی الفبای خواندن را نمی دانستند کرده بودند. تمامی خلق بالقوه بسیج شده بودند. يك شعار در سراسر کوبا همه جا روی پوسترها دیده میشد: «آنکه میداند، بیاموزد. آنکه نمیداند فراگیرد.» در خانه هم رادیو و تلویزیون سخت در تشویق کردن می کوشیدند: «هر کوبائی يك معلم، هر خانه يك مدرسه». این پیکار در اکتبر سال ۱۹۶۱، در فقیرترین حومه های شهر هاوانا تا کوچکترین دهکده های کوههای اورینت ولاس ویلاس به ثمر رسید.

هر عضو خانواده بیسواد که خواندن و نوشتن را می آموخت و در امتحان قبول میشد پرچمی بر سر در خانه بعنوان «سرای رها شده از بیسوادی» می افراشت. پرچم ها غالباً کاغذی و به رنگ سرخ بود. در گوشه سمت چپ پرچم کتابی باز بود و روی آن حرف «A» که به عنوان نشان لیاقت و پیروزی نوشته شده بود، به چشم می خورد. زمانی که آخرین خانه در يك شهر یا دهکده و یا حومه ای پرچمش را برفراز خانه می افراشت. آنگاه شهر امتیاز و ویژه گی آن را داشت که پرچمی در شهر برفرازد. این پرچم به عنوان «سرزمین رها شده از بیسوادی» بود. بزودی يك حس رقابت بین ۶ ایالت (استان) کوبا پدید آمد. هر کدام سعی می کردند که اعتبار و حیثیت برای شهر یا دهکده خود کسب کنند. شهری که حتی يك بیسواد هم در آن نباشد. شاید بی انصافانه بود که ایالت هاوانا در این رقابت پیروز شد (هاوانا کمترین درصد بی سوادی را در آغاز داشت). نخستین جایی که در تمام کوبا شایسته بر-

افراشتن پرچم بود دهکده ملنادل سور بود. آنطور که پرونده‌های رسمی امتحانات ورقابت‌ها نشان می‌دهد این دهکده در ماه نوامبر در ساعت ۵ بعد از ظهر سال ۱۹۶۱، اولین دهکده در هاوانا، اولین دهکده در کوبا و مطابق با آمار سازمان ملل اولین دهکده در بین ملل امریکای لاتین شناخته شد. هفت هفته بعد در ۲۲ دسامبر کوبا محل اجتماع صدها هزار مرد وزن باسواد شد که پرچم‌های کاغذی در دست داشتند و یک صدا اعلام می‌کردند « سرزمین رها شده از بیسوادی » این ادعا یک گواهی عقلانی و شاعرانه‌ای بود. بنا به گزارش سازمان یونسکو نتیجه‌گیری آماری نشان می‌دهد که هیچ یک از کشورهای پیشرفته و مدرن نمی‌تواند با این پیروزی آموزشی برابری کند.

معتبرترین سند مبارزه با بیسوادی کوبا که در آخرین شماره نشریه سازمان یونسکو در سال ۱۹۶۵ انتشار یافته چنین آمده است:

در سال ۱۹۶۱ وزارت آموزش و پرورش توانست ۹۷۹/۲۰۷ نفر را در کوبا باسواد کند. از این تعداد ۷۰۲/۲۱۲ نفر خواندن را در کمتر از ۹ ماه آموختند و بقیه ۲۷۲/۰۰۰ نفر بیسواد ماندند. در حالیکه جمعیت کوبا در همان سال (۱۹۶۱) کمتر از ۷ میلیون نفر بود. بطور درصدی می‌توان گفت که کمتر از ۰/۰۴ مردم کوبا بیسواد هستند (باید دانست که در بیشتر کشورهای امریکای لاتین درصد بیسوادی بین ۲۰ تا ۷۰ درصد است) با رشد جمعیت درصد بیسوادی به میزان کمتر از ۰/۰۴ رسیده است. این ۰/۰۴ شامل پیران، بیماران و آن دسته از کزبائی‌هایی می‌شود که به زبان‌های منحصر به فرد بومی صحبت می‌کنند.

از ۲۱۲/۷۰۷ نفری که خواندن را در سال ۱۹۶۱ آموختند ،
۵۴۴۰۰۰ نفر مطالعه خویش را تا سالها بعد ادامه دادند و نام این
برنامه آموزشی را «تعقیب کردن» گذاشتند، سپس در يك برنامه
توده‌ای نام این دوره را «مبارزه برای سال ششم» خواندند. بیش از
نیم میلیون کوبائی که تا چند سال پیش بیسواد بودند تا پایان سال
۱۹۶۸ سال ششم خود را به پایان رساندند.

امروزه که برنامه «مبارزه برای سال ششم» در حال اتمام است،
تأکید بر روی دوره دبیرستانی گذاشته شده است. از جمعیت ۹ میلیونی
کوبا در سال ۱۹۷۶، حدود ۶۰۰/۰۰۰ کارگر و دهقان و قایقران و
ماهگیر بطور فعال درگیر برنامه‌های علمی بودند که دارای کیفیت
سال نهم یا دوازدهم دبیرستان می باشد. همه اشخاصی که تا دوره‌های
ما قبل دانشگاه را گذرانده اند نمی توانند بطور صددرصد وارد دانشگاه
بشوند ولی زمینه‌های بسیار موفقی در مورد جمعیت کارگران و
کشاورزان دیده شده و تعداد زیادی از دانشجویان دانشگاه‌ها را
کارگران و کشاورزان تشکیل می دهند. در همه کوبا شش دانشگاه بزرگ
است که حدود صد هزار دانشجو دارد که ۴۸۰۰۰ از دانشجویان را
کارگران فعال تشکیل می دهند. این کارگران یا در کلاسهای روزانه
و یا در کلاسهای شبانه مشغول تحصیل هستند.

در يك نگاه کلی امروزه ۱/۸۷۹/۰۰۰ دانش آموز در دبستان‌ها
و ۷۰۰/۰۰۰ در دبیرستان‌ها و ۶۰۰/۰۰۰ بزرگسال بطور نیمه وقت
در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و ۳۶۰/۰۰۰ داوطلب در انستیتوهای
مخصوص در حال گذراندن دوره معلمی و ۱۰۰/۰۰۰ دانشجو (همانطور

که قبلاً گفته شد، ۴۸٪ آن کارگران هستند (در دانشگاه‌های کوبا در حال آموزش هستند). بطور کلی حدوداً ۳/۳۰۰/۰۰۰ نفر کوبائی در حال حاضر مشغول گذراندن دوره‌های مختلف آموزشی هستند و این تعداد بیش از ۳^۱ کل جمعیت کوبا را تشکیل میدهد.

آمار پدیده‌ها را بطور مجزا بررسی می‌کند و هرگز نمی‌تواند نشان دهنده روابط انسانی باشد و نتیجه واقعی این مبارزه آموزشی هم در حاصل آماری آن نیست بلکه در نتیجه صف آرائی نیروی شکوهمند خلق کوبا است که در چهار چوب انقلاب ۲۲ دسامبر ۱۹۶۱ می‌گنجد.

در يك تظاهرات با شکوه صد هزار دانش آموز و تعداد زیادی از راهنمایان آنها در زیر پرچم‌ها و شعارهایی که مدعی افتخار و پیروزی آنها بود درهاوانا راهپیمائی کردند. تظاهرات وصف آرائی نیروها شبیه خیلی از مبارزات متعلق به جوانان بود. سپاه نوجوانان در تظاهرات خود این شعار را می‌داد: «فیدل! فیدل! دیگر ما باید چی بکنیم؟».

کاسترو در پایان مبارزه آموزشی خطاب به نوجوانان گفت: «شما باید به مدرسه برگردید و زمانی که درستان تمام شد و خواستید وارد دانشگاه بشوید برای من تلگراف بفرستید تا بورس دانشگاه به شما بدهیم. شما باید مهارت‌های بیشتری برای رفع نیازهای خلقمان بدست آورید» در آن روز دولت کوبا برنامه ریزی بورس ۷۰۰/۰۰۰ نفر از اعضای سپاه نوجوانان را شروع کرد. متعاقب آن در ماه‌های بعد طرح جامع بورس تحصیلی که شامل تمامی مردم میشد انتشار یافت. چه آنهایی که در مبارزه آموزشی شرکت داشتند و چه آنهایی که شرکت

نداشتند. هر کس که شایستگی و علاقه و شور و شوق پذیرش دانشگاه را داشت به او بورس تحصیلی تعلق می گرفت.

سازمان یونسکو در این مورد چنین نوشت: «مبارزه آموزشی کوبا معجزه نبود اما پیروزی مشکلی بود که با کار، تکنیک و سازمان صورت گرفت» سازمان یونسکو درست می گوید، موفقیت مبارزه آموزشی کوبا در نتیجه کار سخت و کوشش فراوان بدست آمده است. هنوز هم برای خیلی از کسانی که برای دیدن به کوبا می روند (همینطور برای نویسنده) جو زندگی، استعداد فراوان مردم، هیجان و شور و شوق دانشجویان و خوش بینی پیرمردان و بزرگسالان آن چیز معجزه آسایی به نظر می آید. بطور مسلم، شور و شوق و شغف آنها سبب دیدار بسیاری از روزنامه نگاران از کوبا شده است.

يك وقت، در تاریکی بار یکی از همراهان بعد از نوشیدن دومین دایکوری چیزی که دیده بود تعریف می کرد:

«در میدانی که دیشب فیدل سخنرانی می کرد بودی؟ گریه مردم را دیدی؟» با خود اندیشیدم:

خدای من، چطور آن صحنه ها بروی يك روزنامه نگار اثر گذاشته است. اگر این نوشته ها را به زاد گاهم شیکاگو بفرستم آنها گمان خواهند کرد که من دیوانه شده ام. شتشوی مغزی! این چیزی است که آنها خواهند گفت.

همه چیز برای من اتفاق می افتاد. در خیابانها قدم زدم و تنها سوار اتوبوس رایگان شدم. بچه ها را با کلاه های آبی و قرمز دیدم.

با پیرمردان در خانه‌های نوساز و رایگان صحبت کردم، عاشقان جوان را دیدم که در مالکون در کنار دریا گردش می‌کردند. نه تنها اینان آن ملت بدبخت سوسیالیست که به ما در مدرسه آموخته بودند نبود بلکه واقعاً يك کشور خوشبخت و مترقی با مردمانی سازنده و خرسند که من مجذوب آن شدم.

منهم مانند دوست شیکاگوئی‌ام نگران آن بودم که چگونه دربارهٔ چیزی که سراسر احساس و هیجان بود با آرامش و حوصله بنویسم. ممکن است که من در بعضی از آمارها و نوشته‌ها در بارهٔ مبارزهٔ آموزشی اغراق کرده باشم ولی اگر اشتباهی در گزارش من بخاطر شور و شعف باشد (که باور نمی‌کنم، ولی اگر باشد) آن اشتباه از من است نه از آن کوبائی‌هایی که من با آنها گفتگو و مصاحبه داشتم. دکتر راثول فریر، یکی از برنامه‌ریزان سوادآموزی در گفته‌های خویش سعی داشت که کمتر از نقش خود صحبت کند و بیشتر يك منتقد و نکته‌بین دقیق باشد. فریر وزیر آموزش بزرگسالان بود کسی که تاكتيك تدارك مبارزه آموزشی بیش از ۲۵۰/۰۰۰ نوجوان را جهت آموزش يك میلیون بیسواد برنامه‌ریزی کرد و این فریر بود که علاوه بر همهٔ اینها میل داشت که در برنامهٔ آموزشی گرایشات سیاسی و دیگر موادی که اساس انقلاب است گنجانده شود.

در پائیز گذشته طی يك گفتگوی هشت ساعته که در ساعت ۱۰ صبح با فریر شروع کردم تا ساعت ۶ بعد از ظهر او هنوز دیدگاه خود را با هیجان شدید و با فصاحت ابراز می‌کرد. من از او راجع به جزئیات جنبه‌های اقتصادی و سیاسی این

مبارزه که به نظر من بزرگترین رابطه را با مبارزه ملل دیگر در سال ۱۹۷۷ داشت سؤال کردم.

فریر راجع به کارهای آنها و انحراف و شکست آشکار مبارزات آنها «پایان بیسوادی برای همیشه» صحبت کرد که بوسیله سازمان یونسکو و یا یکی از آژانس‌های امریکای لاتین بوسیله دولت امریکا بوجود آمده بود. فریر در این مورد چنین گفت: «چرا آنها شکست می‌خورند؟ آنها پول دارند، متخصص دارند، دست آوردهای بین‌المللی دارند. پس چرا آنها موفق نمی‌شوند؟ به خاطر آنکه از دیدگاه ضد-انسانی شروع می‌کنند. آنها جرأت نمی‌کنند از کلمات و واژه‌های صمیمی و مهربانی که ما بکار می‌بریم استفاده کنند. آنها جرأت نمی‌کنند از اصلاح زمین صحبت کنند. آنها درباره بیماری - گرسنگی و... صحبت می‌کنند و نه درباره کسانی که آنها را بیمار و فقیر کرده‌اند... شرکت‌های امریکایی شمالی و بانکها... آنها جرأت نمی‌کنند که این واژه‌ها را در دستهای پنبه بسته مردمان فقیر بگذارند و بخاطر آنکه آنها شهامت ندارند بنابراین شکست می‌خورند و تا زمانی که آنها این کارها را انجام می‌دهند شکست خواهند خورد.»

از فریر سؤال کردم که: آیا سیاست باید با برنامه آموزشی ادغام شود؟ او صحبت از رابطه بین «روستائیان» و «کلمه» کرد و گفت: «یک مرد برای اینکه احساس بکند باید صاحب کلمه باشد، او باید احساس کند که می‌تواند صاحب یک چیز واقعی باشد. یعنی اینکه صاحب هستی، رنج و ثمره کار خویش باشد. برای اینکه احساس کند که در قدرتش هست که کلمه را تصرف کند.»

او باید به توانائی دگرگون کردن و.. تغییر دادن و.. شکل دادن جهان ایمان بیاورد و آن را شکوهمند سازد تا يك محیط انسانی بسازد... بله... این مسئله حتماً باید با سیاست ادغام شود».

او سپس اشاره به عبارتی کرد که امروزه در ایالات متحده امریکا بکار برده میشود: «بحران» در مدارس. فریر در این مورد چنین گفت: «از زمان جنبش دانشجویی پاریس در ماه مه ۱۹۶۸، صدها نفر از کارشناسان، خیلی‌ها از سازمان یونسکو سفرهایی به جهان داشته‌اند تا بحران مدارس را از مبارزه زمان جدا سازند. این يك سرگرمی شرم آور است و یا شاید يك انحراف شرم آور. ما «بحران» در مدارس را تکذیب می‌کنیم. ما ایمان داریم که این باصطلاح بحران در مدارس، جوانان را وادار می‌کند که جامعه را دوباره سازی کنند. این يك بحران در کلاس درس نیست. این يك بحران در «نظم سیستم جامعه است».

می‌خواستم از دکتر فریر راجع به اصطلاحات غیرعلمی صحبت کنم اما احساس کردم که چه جوابی خواهد داد. از او در مورد هزینه برنامه آموزشی سؤال کردم.

دکتر فریر گفت: «در کوبا، ترازنامه‌ای برای برنامه آموزشی نداریم، البته ما میدانیم که کوبا چندین میلیون پزو صرف تولید جزوه‌ها کرد. تأکیدی که فیدل بر پایه آموزش شدید با توجه به سلامتی و بهداشت سپاه نوجوانان و نقل انتقال آنها به محل خدمت داشت هزینه زیادی بود. این هم يك هزینه است که با مشارکت دهکده‌ها و شهرها صورت می‌گرفت. من هرگز فکر نمی‌کنم که بتوانم يك تلفیق شایسته و مناسبی از هزینه آموزشی بسازم...» صحبت هنوز از پول و هزینه آموزشی بود. بیشترین هزینه مقداری بود که هر خانواده به

پسریا دخترش می پرداخت که به یکی از دسته های سپاه نوجوانان ملحق شوند. از هر دو طرف برای بچه ها هزینه فرستاده میشد. بعضی وقت ها هم والدین به دیدار بچه ها می رفتند و غذا می بردند و ...

«من نمی توانم رقم خاصی به شما بدهم ولیکن می توانم به شما بگویم که میلیون ها پزو صرف این برنامه اساسی شد ، ۱۷۷۰۰۰ جفت عینک مناسب اشخاص مختلفی که احتیاج به عینک داشتند درست شد. فقط تنها هزینه خرید عینک نبود بلکه تکنسینها می بایست به دهکده - ها می رفتند تا عینک مناسب اشخاص تهیه شود و دکترها در سراسر کشور بخش شده بودند. همانطور که شما میدانید سلامتی و بهداشت خود نوجوانان هم بر اینها اضافه میشد. می بینید که هزینه های مختلفی در مقابل ما بود. مبارزه آموزشی تنها آموزش خواندن بعنوان یک تکنیک نبود بلکه یک کار گروهی و سند معتبری بود که بدست توانای خلق کوبا و با شرکت خلاق «سازمان جوانان» و «فدراسیون زنان کوبائی» نوشته شد. ۱۲۷ شهر کمکهای مالی کردند ...

حقوق معلمین رسمی هزینه دیگری بود. از ماه مه تا دسامبر ۳۵۰۰۰ معلم کوبائی بجای کار در مدرسه، راهنمای نوجوانان شدند. بیش از ۱۰۰/۰۰۰ فانوس - یونیفورم - کوله پشتی - تختخواب تهیه شده بود ...

شما باید بخاطر داشته باشید که در آن زمان که مبارزه آموزشی شروع شد ما خودمان را بعنوان یک کشور سوسیالیست اعلام نکرده بودیم. چون در این میان ما هنوز سرمایه گذاری های خصوصی داشتیم و این دو برابر کار را مشکل می کرد. پس در مجموع چقدر هزینه

برداشت؟ ما می‌توانیم حقوق معلمین را معلوم کنیم: همینطور مقدار تولیدی که به خاطر شرکت کارگران در این مبارزه در ماههای سپتامبر متوقف شد حساب کنیم ولیکن مانمی‌توانیم کیفیت حقوق نوجوانان و معلمانی که روزانه ۲ ساعت در مهارت خواندن و نوشتن به همسایگان خویش کمک می‌کردند اندازه بگیریم. چطور شما می‌توانید اینطور هزینه‌ها را برآورد کنید؟»

تقریباً يك روز تمام باهم صحبت کرده بودیم. کمی آرام شدیم. سکوت بر اطاق حکم فرما شد. خورشید در پشت پنجره‌های وزارت آموزش و پرورش بر فراز کاریبین آرام آرام می‌رفت که غروب کند. فریر به جلو خم شد و مچ دستم را محکم گرفت و گفت:

«گنجینه و ثروت کشورهای جهان سوم، مردم ما هستند، نه پول ما، ما لزوم پول را تکذیب نمی‌کنیم ولی در این نوع مبارزات ارزش واقعی چیزی است که نمی‌توان شمرد»

در حالیکه دستان دکتر فریر می‌لرزید، آرام گفت: «مبارزه آموزشی یکی از بزرگترین لحظات و از لحظات فنا ناپذیر و ابدی در تاریخ ما و در زندگی ماست. این واقعیتی است که گفته نشده است.»

چهارم آورین ۱۹۷۹

توضیحات :

* (ساحل خوکپا) در ۱۷ آوریل ۱۹۶۱ چند هزار نفر از ضد انقلابیون کوبائی که در خارج بوسیله ارتش آمریکا و مستشاران یانکی در جمهوری دو-مینگ تربیت و مسلح شده بودند با پشتیبانی نیروی دریائی و هوائی ارتش آمریکا بر کوبا حمله ور شدند تا حکومت انقلابی را سرنگون سازند. ارتش انقلابی و چریکهای مسلح با کمک اهالی آنها را در ساحل خوکپا تارومار ساختند عده ای کشته و بقیه دستگیر شدند. در جریان محاکمه ی دستگیر شدگان توطئه های آمریکا آشکار شد.

* Cia سازمان جاسوسی امریکا است که توطئه ها و تحریکات علیه سایر کشورها شهرت جهانی دارد. این سازمان علیه کوبا نیز به تحریکات و توطئه های زیاد پرداخت. ارسال خرابکاران و جاسوسان برای کشتن رهبران انقلاب مخصوصاً فیدل کاسترو، چه گوآرا، رائول کاسترو و غیره ...

ارسال هواپیماهای ناشناس بر فراز شهرهای کوبا و پرتاب بمب در میان مردم، آتش زدن مزارع نیشکر، انفجار کشتی هائی که آذوقه و مهمات از سایر کشورها به کوبا حمله می کردند و ...

دولت و حکومت انقلابی تمام توطئه ها و خرابکاری های این سازمان را بوسیله کتا بچه ای منتشر ساخت که اخیراً نیز برخی از مأموران سابق این سازمان به آنها اعتراف کرده اند و تمام توطئه ها در اثر بیداری کمیته های دفاع و چریک های مسلح عقیم ماند.

انسان و سوسیالیسم در کوبا از چه گوآرا
انتشارات پارت . تابستان ۱۳۵۵



بیشکام قزوین

بها ۲۰ ریال

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان